

تبیین مبانی معرفت‌شناسی فمینیسم و قرآن نسبت به ملاحظات جنسیتی (در مقام توصیف و هنجار)

masoomeh.keramati@yahoo.com
aghil_sn110@yahoo.com

معمومه کرامتی / استادیار مجتمع آموزش عالی اسفراین
سیدعقیل نسیمی / دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد سمنان
دریافت: ۹۷/۱۲/۱ پذیرش: ۹۸/۴/۱۹

چکیده

فمینیسم به‌عنوان یک جنبش اجتماعی و سیاسی، تأثیرات مختلفی را در حوزه‌های معرفتی برجای گذاشته است. با توجه به نفوذ چشمگیر فمینیسم و اثرات اجتناب‌ناپذیر آن، هدف این مقاله از شناخت فمینیسم، به‌عنوان یک مسئله فرهنگی - اجتماعی، احساس خطر از جانب این پدیده نوظهور در جامعه اسلامی و جلوگیری از ترویج راه‌حل‌های غربی در راستای رهایی زن از ستم و تعدی می‌باشد. بی‌شک عدم آگاهی از مبانی نگرش موجود از حیث فرهنگی و اجتماعی مشکلاتی را در جامعه اسلامی به وجود خواهد آورد. لذا شناخت مبانی معرفت‌شناختی آن از نگاه قرآن و با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، مورد بررسی این نوشتار قرار گرفته است. نتایج نشان می‌دهد که از نظر فمینیست‌ها موارد واقعی مشترک بین دو جنس در بعد معرفت، یکسان است و موارد واقعی، تفاوت بین دو جنس در دستیابی به معرفت، وجود ندارد و در مقام توصیف و هنجار، زن و مرد تفاوتی ندارند.

کلیدواژه‌ها: معرفت‌شناسی، فمینیسم، قرآن، جنسیت، ملاحظات جنسی و جنسیتی.

مقدمه

اجتماعی و بعد از آن به طرح فلسفه و دانش‌های فمینیستی و بالاخره رسیدن به معرفت‌شناسی فمینیستی تغییر موضع داده است. اگرچه غایت و هدف این جنبش به‌منظور از میان برداشتن تبعیض ادعا شده در معرفت است؛ با این حال، بحث تازه‌ای در عرصه معرفت‌شناسی مطرح می‌سازد که پیش از این در معرفت‌شناسی برجسته نشده بود. مقاله حاضر نیز به دنبال پاسخ به سؤالات چندی در این حوزه می‌باشد. در این تحقیق سؤال اصلی آن است که ملاحظات جنسی و جنسیتی رویکرد فمینیسم و آموزه‌های قرآنی با توجه به مبانی معرفت‌شناسی چگونه است؟ همچنین در این تحقیق به این سؤال‌های فرعی نیز پاسخ داده خواهد شد: حدود و ثغور معرفت در رویکرد فمینیسم در دو مقوله توصیف و هنجار تا به کجاست؟ حدود و ثغور معرفت در آموزه‌های قرآنی در دو مقوله توصیف و هنجار، باعنایت به ملاحظات جنسیتی چگونه است؟ ماهیت، منابع و ابزار نیل به معرفت در دو رویکرد چگونه است؟

در خصوص پیشینه تحقیق باید یادآور شد که معرفت‌شناسی در جهان اسلام، دو مقطع را سپری کرده است: مقطع اول از کندی تا علامه طباطبائی را دربر می‌گیرد، که اندیشمندان آن تنها به مسایل و فصول معرفت‌شناسی پرداخته‌اند، و کتاب جامع و کاملی در این حوزه از سوی آنان به نگارش درنیامده است. مقطع دوم به عصر علامه طباطبائی و شاگردان ایشان (نوسدراثیان) بازمی‌گردد که برای حوزه معرفت‌شناسی به نوعی استقلال قائلند و آثار مستقل معرفت‌شناسی نگاشته‌اند، و درصدد پاسخ‌گویی به شبهات معرفت‌شناختی در فلسفه غرب برآمده‌اند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۰؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴۲۷-۴۵۶؛ مصباح، ۱۳۶۴، ص ۱۳۲-۲۳۸؛ جوادی آملی، ۱۳۷۰؛ معلمی، ۱۳۷۸). معرفت‌شناسی در غرب، چهار مقطع را طی کرده است: در مقطع اول تنها به مباحث هستی‌شناختی و انسان‌شناختی پرداخته می‌شد و پیش‌فرض‌های ناگفته معرفت‌شناختی مدنظر قرار می‌گرفت؛ در مقطع دوم از ظهور سقراط تا رنسانس - به مسائل معرفت‌شناختی به‌صورت پراکنده پرداخته شده است؛ در مقطع سوم از عصر رنسانس تا دوره جدید - تک‌نگاره‌هایی به فصول این دانش اختصاص یافت؛ و در مقطع چهارم در قرن نوزدهم و بیستم نگاه استقلال‌گرایانه به دانش معرفت‌شناختی صورت گرفته است.

زنان در طول تاریخ از ناحیه افراط و تفریط متحمل صدمات زیادی شده‌اند. در برخی از آیین‌ها، برای زن هیچ‌گونه شخصیت و منزلتی قائل نبودند. برای مثال، یهودیان زن را حیوانی می‌دانستند که بیشتر از دیگر حیوانات به انسان شباهت دارد و در واقع برزخی میان انسان و حیوان به‌شمار می‌آید (فتاحی‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۳۹). کلیسای ارتدوکس یونانی، منکر وجود روح برای زن شده و موجودیتی برای او قائل نمی‌شود، و زن موجودی ناقص، کنیز و برده‌ای در خدمت مرد است (همان، ص ۴۱). کشیشان فرانسوی در سال ۵۸۶م کنگره‌ای تشکیل دادند که آیا زن نیز مانند مرد، انسان و دارای روح است و می‌تواند مانند مرد عبادت کند؟ و آیا شایستگی ورود به بهشت را دارد یا خیر؟ در پایان، آنها به این نتیجه رسیدند که زن انسان است، ولی برای خدمت به مرد آفریده شده و موجودی فانی است و جاودانگی ندارد (نوری، ۱۳۲۰ق، ص ۱۵). در عصر جاهلیت نیز، زن جایگاه انسانی و اجتماعی نداشت. یکی از فاجعه‌آمیزترین پدیده‌های این عصر «وئاد» بود که رواج بسیار زیادی داشت. در میان دانشمندان، متفکران و روشن‌فکران نیز وضع چندان مطلوب نبود و نظر بسیار بدبینانه‌ای نسبت به زن وجود داشته است. /رسطو، زن را ناقص می‌دانست و به عقیده او طبیعت آنجا که از آفریدن مرد ناتوان است، زن را می‌آفریند. زنان و بندگان، از روی طبیعت، محکوم به اسارت‌اند و به‌هیچ‌وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند (دورانت، ۱۳۷۳، ص ۱۴). سقراط، وجود زن را سرچشمه سقوط بشر می‌دانست (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۵۳). آکوئیناس، ارزش و مقام زن را به مرحله‌ای پایین‌تر از حد تصور رساند؛ وی زن را کفو شیطان خواند که با نخستین ویژگی طبیعت، یعنی کمال‌جویی ناسازگار، و با دومین ویژگی؛ یعنی گنبدگی، فرتوتی و بدشکلی هماهنگ است (ستاری، ۱۳۷۳، ص ۶۱). فمینیست‌ها، ناراضی از چنین وضعی، به‌دنبال رد نظرات فوق و بنیان‌گذاری ایده‌ای جدید در خصوص مسائل زنان به مباحث انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی ورود پیدا کردند که در این مقاله مبحث معرفت مدنظر محققان می‌باشد. آنها در پی بازنگری در معرفت‌شناسی علمی، بازنگری در انگاره‌ها و مفروضات تحقیق و پژوهش علمی، با توجه به همه گروه‌های جنسی برآمدند (تسیت، ۱۹۹۹، ص ۹۹). جنبش فمینیستی در دوران حیات خود تحولات بسیار مهمی را تجربه کرده، و از سطح اجتماعی به سطح نظریه‌پردازی

(نلر، ۱۳۸۰، ص ۲۹). گود در لغت‌نامه تعلیم و تربیت در تعریف معرفت‌شناسی می‌نویسد: معرفت‌شناسی بخشی از فلسفه است که پیرامون امکان و روش‌های رسیدن به دانش معتبر و کشف ریشه‌ها و ماهیت و حدود آن تحقیق می‌کند (سجادی، ۱۳۷۵، ص ۵). هاملین معرفت‌شناسی را شاخه‌ای از فلسفه می‌داند که به بررسی ماهیت و حدود معرفت، پیشرفت‌ها و مبانی آن می‌پردازد و قابلیت اعتماد به ادعاهای معرفت را می‌سنجد (احمدی و مهاجر، ۱۳۷۹، ص ۴۸-۴۷). ارائه دانشی که در تحلیل‌ها و نظریه‌پردازی‌هایش به‌جای استفاده صرف از رویکردهای مردانه، به علایق، منافع و مسائل زنان نظر داشته و از هرگونه مردمحوری و مردسالاری مصون باشد؛ دانشی که از نظریات زنان غفلت نکند و آنها را در مقام فاعل شناسایی پذیرد؛ دانشی که با اصول و معیارهای فمینیستی منطبق باشد و در جهت پیشبرد سیاست فمینیستی به کار آید؛ و بالاخره ارائه دانشی که از زنان در برابر عقلانیت مردانه که بر اساس زن‌ستیزی و سلطه‌جویی بر زنان شکل گرفته است، دفاع کند (آبوت، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳).

معرفت‌شناسی قرآنی

معرفت‌شناسی، قلمروی از دانش فلسفی است که به بررسی پرسش‌های مانند امکان معرفت و ماهیت معرفت، حدود شناخت، ارزش شناخت، انواع و ابزار شناخت و ملاک صدق قضایا از منظر دینی می‌پردازد (سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، ص ۲۰). در این پژوهش صرف‌نظر از نگاه فیلسوفانه به مسئله، صرفاً با مراجعه به مضامین قرآنی به پرسش‌های اساسی در امر معرفت‌شناسی پرداخته شده است.

مبانی فکری فمینیسم در باب معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی فمینیست‌ها آبشخوری از دیدگاه دو مکتب فکری اگزیستانسیالیسم و مارکسیسم دارد؛ که خود فمینیست‌ها در انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی و... از مکاتب فکری اومانیسم و لیبرالیسم و سکولاریسم نیز استفاده کرده‌اند.

اگزیستانسیالیسم

تأکید فمینیست‌ها به اهمیت نقش «فاعل شناسا» در شناخت را می‌توان متأثر از آموزه‌های معرفت‌شناختی نیچه و اگزیستانسیالیسم سارتر دانست. به اعتقاد نیچه، شناخت حقیقت برای انسان‌ها جز از

درباره موضوع تحقیق گرچه کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده، اما با رویکرد مدنظر محققان، کمتر به موضوع فوق پرداخته شده، و به نظر می‌رسد که تحقیق حاضر بتواند تا اندازه‌ای خلأ موجود پژوهشی در این زمینه را پر کند. از مفاهیم اساسی این تحقیق فمینیسم، معرفت‌شناسی فمینیستی، معرفت‌شناسی قرآنی می‌باشد.

فمینیسم

فرهنگ لغت انگلیسی وبستر «فمینیسم» را طرز تفکری می‌نامد که حقوق اجتماعی و سیاسی زنان را مساوی حقوق مردان دانسته و نهضتی است که برای چنین آرمانی تلاش می‌کند (وبستر، ۱۹۸۴، ص ۲۵۷). فرهنگ حییم این واژه را عقیده برابری زن و مرد و طرفداری از زنان معنی می‌کند (حییم، ۱۹۷۹، ص ۳۶۴). فمینیسم در اصل واژه‌ای فرانسوی (Feminisme) است که از ریشه لاتین (femina) به معنای زن اخذ شده است. فمینیسم، به دنبال ارتقاء نقش اجتماعی زنان بوده و محور تفکر و رفتار آن جنسیت می‌باشد (هیوود، ۱۳۷۹، ص ۳۰). هدف اصلی آن محو هرگونه نابرابری بر پایه تفاوت جسمی و فیزیکی است (بهشتی و احمدی‌نیا، ۱۳۸۵، ص ۴۴). فمینیسم، سه موج را پشت سر گذاشت: در موج اول بر برابری زن و مرد و دفاع از آزادی زنان تأکید کرد؛ در موج دوم بر برتری زنان بر مردان و مقابله و ستیز زنان بر مردان در دفاع از حقوق خود پای فشرد؛ و در موج سوم که بازگشتی به ایده‌های موج اول و پرهیز از افراطی‌گری در موج دوم و یا جمع بین ایده‌های موج اول و دوم است هم بر ویژگی‌های زن و مرد و هم بر مشترکات آنها تأکید کرد فمینیست‌ها دیدگاه واحدی در مبانی فلسفی ندارند و به‌طور کلی می‌توان گفت یک رویکرد فلسفی واحد نیستند (جیمز، ۱۹۹۸، ص ۲۴). از این رو با یک رویکرد فمینیسم مواجه نیستیم، بلکه با رویکردهای فلسفی فمینیستی مواجهیم که از مهم‌ترین آنها می‌توان به فمینیسم لیبرال، مارکسیست-رادیکال، سوسیالیست-پست‌مدرن اشاره کرد (زیبای‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۰۸). اخیراً گرایش‌های جدیدتری نیز به آن ملحق شده‌اند؛ از جمله اگزیستانسیالیست-روان‌کوانه، همجنس‌گرایانه، زیست‌شناختانه سیاه‌جهان‌سومی، آناژنیستی، متافیزیک، مسیحی، مذکر (کرامتی، ۱۳۹۰، ص ۶۴).

معرفت‌شناسی فمینیستی

معرفت‌شناسی، دانشی است که به بحث پیرامون معرفت می‌پردازد

مارکسیسم

فمینیست‌ها نظریه دیدگاه را از آراء مارکس اتخاذ و با جرح و تعدیل آن در واژه طبقاتی و لحاظ واژه جنسیت به‌جای آن، مورد استفاده قرار دادند. البته ناگفته نماند عده‌ای از آنها معتقد به دیدگاه برتر زنانه (دیلی، روتر - اتکینسون) و عده‌ای قائل به در نظر گرفتن دیدگاه زنانه در کنار دیدگاه مردانه‌اند. به‌عبارتی، به‌دنبال رجحان معرفت‌شناسی نیستند (دوبوار). در دهه ۱۹۶۰ بسیاری از فمینیست‌ها به فلسفه مارکسیستی به‌مثابه محملی برای نظریه فمینیستی گرایش یافتند. دلایل متعددی برای همگرایی فمینیسم و مارکسیسم وجود داشت. نخست آنکه مارکسیسم فلسفه معارض در آن زمان بود؛ یعنی غالباً مخالفت با وضع موجود در آن دوره، ضرورتاً مستلزم یک موضع مارکسیستی بود. دوم آنکه، مارکسیسم، همانند فمینیسم، به مسئله سرکوب علاقه‌مند بود. گرچه خود مارکس به موضوع سرکوب زنان نمی‌پرداخت، در نظر بسیاری از فمینیست‌ها، نظریه او درباره سرکوب طبقه کارگر سهم بسزایی در تلاش برای توسعه نظریه‌ای در باب سرکوب زنان دارد. آن جنبه از نظریه مارکس که بیشترین تأثیر را بر نظریه فمینیست گذاشت، نظریه دیدگاه بود (سوزان هگمن، ۱۳۸۸). فمینیست‌هایی همچون نانسی هارتسوک (۱۹۸۳) و دورتی اسمیت (۱۹۸۷) و مری دیلی و سیمون دوبوار برای تحلیل جایگاه زنان در جامعه، نظریه دیدگاه مارکس را مورد استفاده قرار داده‌اند. آنها استدلال می‌کنند که زنان، همانند طبقه کارگر، طبقه‌ای سرکوب شده به‌شمار می‌آیند. سرکوب طبقه کارگر توسط طبقه بورژوازی همسنگ سرکوب زنان به دست مردان است. مردسالاری، همانند سرمایه‌داری، نظامی سرکوب‌گرانه است که در آن، طبقه حاکم (مردان)، طبقه سرکوب‌شده (زنان) را تحت سلطه نگه می‌دارد. زنان به خاطر نوع فعالیتشان در جامعه (تولیدمثل، مراقبت از کودک و...) واقعیت ویژه‌ای را پدید می‌آورند. فعالیت عامل اجتماعی، علم او (زن) را پدید می‌آورد. لذا علمی که از دیدگاه زنان پدید آید از علمی که مردان پدیدآورنده آن هستند، حقیقی‌تر است. آنها به پیروی از مارکس، استدلال می‌کنند که علم طبقه سرکوب‌شده (زنان) حقیقت مردسالاری را عیان می‌کند؛ حال آنکه علم طبقه حاکم (مردان) ناقص و منحط است (دیلی، ۱۹۸۲، ص ۴۳). نظریه دیدگاه فمینیستی عنصر اصلی اندیشه فمینیستی

طریق چشم‌انداز خاص امکان‌پذیر نیست، و همگی ما حقیقت را از دیدگاه فردی و با توجه به اوضاع و احوال زندگی خود درخواهیم یافت. فیلسوفان و دانشمندان نیز همچون سایر انسان‌ها هنگامی که از حقایق بحث می‌کنند، در واقع از چشم‌انداز خودشان بدان می‌نگرند، و لذا آن‌گونه که در معرفت‌شناسی ادعا می‌کنند، نگاهی بی‌غرض و عینی ندارند. نیچه نتیجه می‌گیرد: حقیقت، نسبی است و حقیقت مطلق وجود ندارد (نیچه، ۱۹۶۹، ص ۹۶). لذا توصیه می‌کند در برابر افسانه خطرناک یک سوژه شناسنده ناب، بی‌خواست، بی‌درد و بی‌زمان، و از قرار گرفتن در برابر دام‌های مفاهیمی همچون خردناب و دانش مطلق بپرهیزند؛ چراکه مطلق دیدن و مطلق دانستن، برابر است با ندیدن و ندانستن. دیدن و دانستن، یعنی از چشم‌انداز دیدن و از چشم‌انداز دانستن (همان، ص ۹۷). فمینیست‌ها با استفاده از عبارات سوژه - ایژه، در خود - برای خود، روابط - شیء، معتقدند: در شناخت باید این سلسله‌مراتب ارزشی حذف شود و برای دیدگاه زنان نیز ارزش و اعتبار قائل شد. در جایی دیلی معتقد است باید به‌دنبال ارائه دانشی از دیدگاه زنانه برآمد و برتری دیدگاه زنانه را ثابت کرد (دیلی، ۱۹۸۴، ص ۴۳). حقیقت، نزد نیچه، نسبی و مبتنی بر دیدگاه «سپاه متحرک استعاره‌ها» است که توسط گروهی در رأس قدرت، به کار گرفته می‌شود. استقلال فاعل‌شناسان و جایگاه آن را در ساختار معرفت، مورد تردید قرار می‌دهد. ویژگی بنیادی تفکر نیچه در اندیشه فمینیسم‌ها طنین‌انداز شد. رویکرد نیچه برای آن دسته از فیلسوفان فمینیست که مدعی‌اند «مرد عاقل» به‌عنوان شکل‌دهنده تفکر غربی، زنان را از جست‌وجوی حقیقت کنار نهاده است، وسیله‌ای برای تشریح بیشتر این مدعا و جست‌وجو در جهت یافتن یک جایگزین فراهم کرد (ابرین، امبریو، ۲۰۰۱، ص ۱). فلسفه فوکو مانند نیچه، از سوی فمینیست‌ها برای توضیح اینکه چگونه «زن» فاعل آفریده گفتمان‌های جامعه مردسالار است، مورد استفاده قرار گرفته است. جودیت باتلر از رویکردی پست‌مدرن برای شرح چگونگی شکل گرفتن هویت «زن» استفاده می‌کند. فمینیست‌ها، همچنین اندیشه فوکو را برای به چالش کشیدن «حقیقت» در باب زن، که در علم و فلسفه غرب با حرمت به آن نگریسته می‌شود، استفاده کرده‌اند. فمینیست‌ها با استفاده از رویکرد فوکویی، توضیح داده‌اند که حقایق چگونه ایجاد می‌شود و در بنیاد تعقلی آنها رسوب می‌کند (مویی، ۱۹۸۵، ص ۳۲).

مطابقت علم با واقع و فاصله گرفتن از واقع‌گرایی

یکی از اصلی‌ترین مبانی و اصول علم، مطابقت آن با واقع می‌باشد. فمینیست‌ها در نقدی که به علم موجود وارد می‌سازند، معتقدند علم مطابق با واقع نیست؛ زیرا علم سرشت مردانه دارد. اصل مبنایی حاکم بر معرفت‌شناسی سنتی این است که ذهن انسان، فارغ از تعلقات و ویژگی‌های شخصی، فارغ از شرایط اجتماعی، مذهبی و فرهنگی و به‌دور از تأثیر عواطف و احساسات و هرگونه تأثیر از ناحیه متعلق شناسایی، می‌تواند به شناختی حقیقی، ثابت و راستین از حقیقت - همان‌گونه که هست - دست یابد؛ سپس از آنجا که این نوع معرفت‌شناسی پایه علوم قرار گرفته است، اینچنین استنتاج می‌شود که دستاوردهای علوم، به دور از تأثیرات مذکور و در نتیجه مطابق با واقع می‌باشد (رودگر، ۱۳۸۸، ص ۱۵۷). فمینیست‌ها معتقدند: عینیت‌گرایی به علوم مردانه مشروعیت و اعتبار می‌بخشد. آنان برای توضیح این مسئله از نظریه روابط با شیء (سوژه - ابژه) استفاده می‌کنند (باتلر، ۱۹۸۹، ص ۴)، و معرفت‌شناسی موجود را با توجه به تأکیدی که بر عینیت، جدایی و استقلال دارد با ویژگی مردانه هماهنگ‌تر می‌دانند (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸)، و معتقدند: ذهنیت افراد در معرفت نقش اساسی دارد؛ لذا عینیت‌گرایی، امری مردانه است و علم مطابق با واقع نیست (اندرسون، ۲۰۰۶، ص ۲). علوم، زمانی مطابق با واقع خواهد بود که با دیدی صرفاً زنانه بررسی شود، و از منظر زنان در علم استفاده گردد؛ لذا آنها، مطابقت با واقع برای علم را هم ضروری و هم در وضعیت فعلی خدشه‌دار می‌دانند.

نسبیت علم

به عقیده متفکران اگزیستانسیالیست، شخص ضمن تجربه، معرفت پیدا می‌کند، حقیقت همیشه به داوری فرد بستگی دارد و نسبی است. حقایق مطلق وجود ندارند، هر شخص باید رأی دهد که حقیقت چیست؟ فمینیست‌ها با تاسی از اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند: ثبات علم و اکتشافی بودن علم معنا ندارد، علم محصول عقل مردانه است و اگر قرار بود عقل زنانه آن را می‌نوشت، سرنوشت علم به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد (دیلی، ۱۹۸۴، ص ۴۴). به عبارتی، آنها به جای ثبات علم، مفاهیمی درباره شناخت که به‌طور خاص سیاق‌مند و موقعیت‌دار بوده، همچنین مفاهیمی درباره فاعل شناسایی که به لحاظ اجتماعی مسئول است ارائه می‌کنند، و معتقدند علم از ویژگی

معاصر بوده است. کتاب *پول، جنس و قدرت*، اثر هارتسوک (۱۹۸۳) به بیان این نظریه پرداخت که فعالیت متمایز زنان در جامعه امکان دستیابی انحصاری به حقیقت را برای آنان فراهم می‌سازد (هاتسوک، ۱۹۸۵، ص ۲۳۱). از مهم‌ترین تئوری‌های *دویوار*، تئوری نابرابری جنسی است که در نظر بسیاری از دانشمندان از تئوری نابرابری اجتماعی مارکس اخذ شده است.

وی نابرابری جنسی را دارای مراتب درجه اول و درجه دوم می‌دانست. در صورتی که مارکس دو طبقه را در مقابل هم قرار می‌داد که از نظر درجه با هم تفاوتی نداشتند؛ بلکه آنها در یک مبارزه طبقاتی و جمعی قرار دارند و زمانی که گسیختگی اجتماعی در درون هر طبقه ایجاد شود، همبستگی توسعه می‌یابد و با از خودیگانگی پیروزی حاصل می‌گردد و حرکت طبقه به انقلاب ختم می‌شود و در نهایت جامعه‌ای بدون طبقه ایجاد خواهد شد. *سیمون دویوار* این نظریه را با نگاهی نو و خاص تعریف می‌کند. وی در یک طبقه زنان و در طبقه دیگر مردان را قرار می‌دهد و همه را در ایجاد یک جامعه بدون طبقه مؤثر نمی‌داند؛ بلکه به نقش مهم و اساسی فرهنگ جامعه در ایجاد یک جامعه بدون طبقه اعتقاد دارد. او مبارزات و تلاش طبقه زیر سلطه را جهت رسیدن به از خودیگانگی و توان انقلابی در نظر می‌گیرد و زمانی که می‌گوید: «ما زن‌زاده نمی‌شویم»، این معنا را نمی‌دهد که ما می‌خواهیم مرد شویم؛ بلکه بدین معناست که فرهنگ با نوع نگرش خود به این مفهوم زن و مرد را از هم جدا می‌کند. در عین حال او ایده مرد بودن یا زن بودن را ویران می‌کند و جامعه بدون طبقه را جامعه بدون زن و مرد می‌داند (رودگرز، ۱۹۹۸، ص ۹۹). لذا پایان بدبختی و استثمار زنان به دست مبارزات زنان نیست؛ بلکه وابسته به تغییرات فرهنگی است.

مبانی معرفت‌شناسی فمینیسم

فمینیست‌ها از مبانی‌ای سخن می‌گویند که در علم لحاظ نشده، و یا اگر شده با دیدی یک‌سویه به آن پرداخته شده است. لذا ویژگی‌هایی برای علم برمی‌شمرند که باید باشد و اکنون در علم موجود نیست؛ در نتیجه، علوم، نیازمند معرفت‌شناسی جدیدی است که توسط این جنبش پیشنهاد می‌شود. لازم به ذکر است چون متفکران فمینیسم، دو دسته را تشکیل می‌دهند، تناقضاتی بین مبانی پیشنهادی آنها دور از انتظار نیست.

بسندگی علم (پاسخگو و مسئول بودن علم)

یکی از خصایص علم، قدرت پاسخ‌گویی آن به نیازهای آدمی است، که با تعبیر بسندگی علم از آن یاد می‌کنند. آنها با مطرح کردن نقش کلیدی «فاعل شناسا» معتقدند: علم باید پاسخگوی نیازهای فاعل شناسا یا فاعلین شناسا باشد. طبق نظریه چشم‌انداز، علم می‌بایست برحسب چشم‌انداز فاعل شناسا، پاسخگوی نیازهای آنان باشد. لذا علمی معتبرتر است که بیشتر نیازهای فاعلین شناسا را مرتفع سازد. تحقیقات فمینیستی در بررسی علوم نشان داده که علوم تاکنون به نیازهای زنان و علایق زنان توجهی نشان نداده و زنان با نیازها و معیارهای مردانه سنجیده شده‌اند و اصول اساسی موردنیاز برای زندگی‌شان با پیشداوری مردانه استنتاج شده‌است (ابوت، ۱۳۸۱، ص ۲۷۴). به قول هاردینگ بررسی و طرح مسائل راجع به گروهی که در اجتماع مظلوم واقع شده‌اند در جهت دستیابی به حقیقت نبوده، بلکه در جهت تغییر شرایط بوده است و به نیازهای طبقه مظلوم توجهی نشده است (هاردینگ، ۱۹۸۶، ص ۲۱۰). از این رو، محققان نمی‌توانند همچون ناظران مستقل عمل کنند، بلکه باید اطلاعات تفصیلی درباره محقق و علایق معرفت‌شناسی نیز در معرض مذاقه تجربه قرار گیرد. در نظریه‌های فمینیستی باید دنیا را از چشم زنان تفسیر کرد. نظریه‌هایی که امکان بازنگری در تقسیم کار جنسی را فراهم کند و مفاهیم تازه‌ای از واقعیت به دست دهد، که بازتاب منافع و ارزش‌های زنان باشد و بر تعبیری که زنان خود از زندگی خویش دارند، تکیه کند. علم برای زنان ابزاری است که به آنان قدرت می‌دهد؛ زیرا دانش توانایی است (ابوت، ۱۳۸۱، ص ۲۷۵). نظریات فمینیستی برای آنکه تصویر درستی از واقعیت از چشم‌انداز زنان ارائه دهند، باید به زندگی و تجربیات و مسائل متفاوت زنان توجه کنند، و برای این کار باید راه‌هایی بیابند که همه گروه‌های زنان در ساختن و پرداختن نظریه‌ها مشارکت کنند (مویی، ۱۹۹۰، ص ۲۷۴). میزان بسندگی نظریه‌های فمینیستی، کارآمدی آنهاست؛ یعنی تا چه اندازه برای زنان سودمند و قابل استفاده بوده‌اند.

تحول و پویایی علم و پرهیز از سکون (سیاق‌مندی علم)

این ویژگی که فمینیست‌ها برای علم برمی‌شمرند، نزد آنها چنان تفسیر می‌شود که در مقابل ویژگی ثابت علم قرار می‌گیرد. به همین خاطر با استناد از متفکران اگزیستانسیالیسم، برای علم خاصیت

ثبات برخوردار نیست - چه با نظر به عالم، چه با نظر به معلوم - هرچه مردان درباره زنان نوشته‌اند، باید نامطمئن باشد؛ زیرا مردان در آن واحد هم داورند، هم طرف دعوا (دوبوار، ۲۰۰۲، ص ۱۰). به نقل از دولابار، شناخت متأثر از اجتماع، آداب و رسوم است و همه فاعل‌های شناسا سیاق‌مندند؛ یعنی فاعل شناسایی در زمینه، و بافت اجتماعی در معرفت تأثیر می‌گذارد و حقیقتی که انسان به آن دست پیدا می‌کند در واقع از این زمینه متأثر است. در نتیجه حقیقت هم سیاق‌مند می‌شود و از زمینه‌ای به زمینه دیگر تفاوت می‌یابد. بدیهی است این دیدگاه به نسبیّت می‌انجامد (هاردینگ، ۱۹۹۶، ص ۲۱۰). آنها ادعای عینیت و قطعیت را مورد حمله قرار می‌دهند و معتقدند: تمام دیدگاه‌ها بدون اینکه ادعای اعتبار نهایی و عینیت بکنند، در کنار هم باید به مباحثه و مجادله پردازند (ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۴۹۸).

ساختنی بودن علم (نظریه پارادایم‌شالوده‌شکن فاعلی)

علم را عالم می‌سازد، آنها با ارائه پارادایمی به نام پارادایم «شالوده‌شکن فاعلی» نقش قابل توجهی برای فاعل شناسایی در شناخت و ساخت دانش قائل‌اند. همچنین معتقدند: ذهنیت شناسنده همچون متعلق‌های شناخت، دارای اهمیت‌اند و باید اطلاعات تفصیلی درباره موقعیت معرفت‌شناختی محقق و علایق او در روند تولید معرفت و شناخت، لحاظ شود (کد، ۱۳۸۲). به عبارتی، موقعیتی که فاعل شناسا برای شناخت در آن قرار می‌گیرد، نیز در روند ساخت دانش (نه کشف) مهم است. ابژه همانند سوژه جنبه فاعلی دارد و خود، نوعی قدرت است و اراده در آن وجود دارد و نباید از آن غفلت ورزید (مویی، ۱۹۹۰، ص ۱۲). آنها تأکید می‌کنند، معرفت‌شناسی رسمی به دلیل غفلت از نقش فاعل معرفت در معرفت، به دام عینیت‌گرایی افتاده و آگاهانه یا ناآگاهانه معرفت و دانش عده محدودی از فاعلان شناسایی را که اغلب مردان سفیدند، به تمام انسان‌ها از جمله زنان تسری داده‌اند. لذا نقش فاعلان زن نیز در معرفت باید مورد توجه قرار گیرد و معرفت‌شناسی رسمی را به غفلت از نقش فاعل شناسایی، غفلت از نقش اجتماعی، و رابطه متعلق شناخت با فاعل شناسایی، محکوم می‌کنند (رودگر، ۱۳۸۸، ص ۱۵۸). به زعم آنها هر معرفتی ساخته شده است، نه کشف شده (رودریک، ۱۹۹۵، ص ۴۰۴). لذا در ساخت دانش نقش زنان و لحاظ آنها در روند تولید دانش بسیار ضروری است و غفلت از نقش زنان، عدم اعتبار علم را در پی خواهد داشت.

قلمداد می‌شود. کدگذاری‌های جنسیتی در علوم از زمان پارمیندس تا امروز مشهود است. این تقسیمات ثنایی به‌گونه‌ای بوده که علوم را به عقلی و علوم غیرعقلی تقسیم کرده و بر یکی برچسب زنانه و دیگری برچسب مردانه نهاده است که تکیه بر این علوم می‌تواند به روابط اجتماعی ظالمانه و برداشت‌های تحریف‌شده‌ای از نظم طبیعت بیانجامد که این تقسیمات به غلط به‌عنوان طبایع زنان و مردان شمرده شده‌اند (هاردینگ، ۱۹۸۷، ص ۳۰).

مبانی معرفت‌شناختی قرآنی

مطابقت علم با واقع

در حوزه اسلامی تمام فیلسوفان بر مطابقت علم با واقع به‌منزله معیار صدق تأکید کرده‌اند و مطابقت گزاره‌های معرفتی با نفس‌الامر را ملاک علم معتبر دانسته‌اند (علم‌الهدی، ۱۳۸۸، ص ۹۶). مطابقت با واقع در مباحث معرفت‌شناختی، همچون معیاری برای صدق داعیه‌های دانشی در نظر گرفته شده است. براین اساس، عدم مطابقت با واقع، در حکم آن است که علم حاصل نشده است. در قرآن، نمونه‌ای از این معنا در داستان اصحاب کهف مطرح شده است، آنجا که اطلاع درست از این واقعیت تاریخی به‌منزله علم به آن در نظر گرفته شده و هرگونه تصور غیرمنطقی بر واقع، در حکم «تیر در تاریکی انداختن» لحاظ گردیده است (کهف: ۴۲؛ نجم: ۲۸؛ باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۷).

اکتشافی بودن علم

علم، ناظر به واقعیت «چیزی» است که امکان دریافت یا کشف آن وجود دارد. در آیه ۷۸ سوره «نحل»، انسان این‌گونه وصف شده که در آغاز چیزی نمی‌داند، اما با داشتن گوش و چشم و دل، به‌مثابه ابزارهایی برای شنیدن و دیدن و اندیشیدن درباره اشیای پیرامون خود، امکان شناخت آنها را دارد (مستقیمی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰؛ باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸؛ سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، بند ۱-۳، ص ۳۰؛ بند ۱-۳، ص ۳۱).

سطوح علم

در قرآن، سطوح مختلفی برای واقعیت لحاظ گردیده، به‌طوری‌که می‌توان علم به چیزهای گوناگون به دست آورد. بی‌آنکه امکان دسترسی به کنه آنها فراهم باشد. قرآن، از یک‌سو، از امکان علم آدمی به پدیده‌های پیرامونی‌اش سخن گفته (نحل: ۷۸)، و از سوی

نسبیت قائل‌اند. به‌عبارتی، اگر معرفتی دیگری بر علم پیشین افزوده شود، مستلزم تغییر در مضمون علم پیشین است و علم پیشین را بکلی رد می‌کند. لذا به ویژگی تحول و پویایی علم اذعان داشته و معتقدند این تحول و پویایی از آنجا نشئت می‌گیرد که فاعلان شناسا در زمینه‌های مختلف اجتماعی به علم‌ورزی می‌پردازند. علم وابسته به زمینه است. این مبنای در راستای مبنای سیاق‌مندی فاعل شناسا تفسیر می‌شود. بنابراین هر فضایی حساسیت‌ها و سؤال‌های ویژه‌ای فراروی فاعل شناسا قرار می‌دهد. حساسیت‌ها و فضاهای متفاوت منجر به پی‌جویی‌های متفاوت راجع به پدیده می‌شود. لذا پویایی علم منجر به نسبیت‌گرایی خواهد شد (همان). یکی از مهم‌ترین دستاوردهای فمینیست‌ها در باب علم، عدم دستیابی به حقیقت و نسبیت در علم می‌باشد. بنابراین علم نزد زن و مرد خاصیت نسبیت دارد.

اعتباری بودن علم و عدم دستیابی به علم حقیقی

از نظر فمینیست‌ها، تقسیم علوم یکسره اعتباری است و این عالمان هستند که بر حسب مقاصد خود، ممکن است هر زمان تقسیم معینی برای علوم قائل شوند. دخالت جنسیت در این تقسیم‌بندی، کاملاً مشهود است. به‌عبارتی علم حقیقی معنا ندارد؛ زیرا برحسب جنسیت و نظرگاه فاعل شناسا، علم متفاوت است. آنها معمولاً در تقسیم‌بندی علوم، آن را با مبنای ارزشی سنجیده و علوم را به علوم بد و معمولی تقسیم می‌کنند. مثال‌هایی که دخالت جنسیت و برتری مردان را بر زنان در تئوری‌ها و برداشت‌های علمی نشان می‌دهند، نمونه‌ای از علم بد است. در حقیقت علم بد، محصول شیوه‌های نادرست علمی است. آنها در جایی می‌گویند: تفکیک علم بد از علم خوب را نباید در گرانبار بودن از ارزش‌ها جست‌وجو کرد. به‌عبارت دیگر، علم خوب، علمی نیست که گرانبار از ارزش‌ها نباشد و علم بد هم آن نیست که گرانبار از ارزش‌ها باشد، بلکه تفکیک علم خوب از علم بد، بر مبنای دیگری استوار است. علم خوب، علمی است که گرانبار از ارزش‌های فمینیستی باشد و علم بد هم علمی است که مردمحور و نژادپرستانه باشد. برای تبیین علم خوب باید به دنبال علل اجتماعی آن رفت (هاردینگ، ۱۹۸۷، ص ۸۴). اعتبار علوم بد موجب تداوم یک نظم سلسله‌مراتبی و طولی شده که در آن زنان و اصناف دیگر از پایین‌ترین موقعیت اعتباری برخوردارند (هاراوا، ۲۰۰۳، ص ۲۰۱). در این علوم سیاست مدن، علمی مردانه و تدبیر منزل، علمی زنانه

بهره‌ای از دانش که با غفلت از آخرت حاصل شده، علم شمرده شده است (روم: ۷)، اطلاق علم به بهره‌ای از دانش که با تغافل از برخی جنبه‌های واقعیت به دست آید، به طریق اولی روا خواهد بود؛ زیرا در تغافل، آگاهی وجود دارد و جنبه‌های دیگر تنها به دلیل خاصی مسکوت گذاشته می‌شود. به همین سبب، در سطح کثرت علوم نمی‌توان پایدار ماند، بلکه پس از بهره‌وری از نتایج آن، که مایه‌ور شدن علوم گوناگون است، باید به وحدت بازگشت (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۱؛ سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، بند ۱-۳-۲، ص ۳۰).

ابداعی بودن علم (ساختنی بودن علم)

خداوند نفس را به‌گونه‌ای آفریده که بر ایجاد صورت‌های مجرد تواناست و همان‌گونه که تمام مخلوقات خدا برای او حاصل‌اند، صورت‌های ابداعی نفس نیز برای او حاصل‌اند و حصول صورت برای نفس، مناط عالمیت نفس است. نفس فاعل شناسا، مبدع علم است (سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، ص ۱۱۳). به عبارتی در این ویژگی با تأکید بر عامل بودن انسان در فرایند شناخت، بر نقش سازه‌های برساخته‌المان در مواجهه آنها با واقعیت تأکید می‌ورزد و آدمی را آئینه منفعل واقعیت نمی‌داند. این دیدگاه، در مقابل، معتقد است عالمان با صورت‌بندی سازه‌هایی در تکوین معرفت دخالت می‌کنند و نقشی فعال در این عرصه ایفا می‌نمایند (سجادیه، ۱۳۹۴، ص ۳۳). در این ویژگی، نظر بر آن است که علم را عالم می‌سازد، بدین معنا که منظومه‌ای از داده‌ها و یافته‌هایش را، بر پایه مبانی مقبول خویش، فراهم می‌آورد. در معرفت‌شناسی قرآنی، ویژگی ساختنی بودن علم، و مبدع بودن عالم مورد توجه قرار گرفته است؛ اما به‌گونه‌ای که با ویژگی اکتشافی آن قابل جمع باشد. می‌توان تعبیر «ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (نجم: ۳۰) را اشاره به همین ویژگی دانست (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۲؛ سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، بند ۱-۳-۴، ص ۳۱).

ملاحظات جنسیتی در معرفت‌شناسی

همان‌طور که پیش‌تر ملاحظه شد مبانی معرفت از منظر دو رویکرد مورد توجه قرار گرفت و این نتیجه حاصل شد که از منظر فمینیستی در هیچ عرصه‌ای از معرفت جنسیت دخالت ندارد و نباید مداخله نماید. چه در مقام توصیف و چه در مقام هنجار هیچ تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد. این سوال مهم مطرح است که علم جنسیت‌پذیر است؟ حدود و ثغور جنسیتی شدن علم کجاست؟ علم با نظر به

دیگر، دست یازیدن به برخی ژرفاها را برای وی ناممکن معرفی کرده است (اسراء: ۴۴). توجه به سطوح گوناگون واقعیت، نه‌تنها سبب می‌شود که علم، محدود به علم ژرفایی نگردد؛ بلکه سبب آن نیز می‌شود که علم، منحصراً علم گسترده و فراگیر نسبت به کل نظام هستی دانسته نشود. به‌عبارت دیگر، برای آنکه بتوان از علم سخن گفت، دست یازیدن به بهره و سطحی از واقعیت، کافی است (روم: ۷). در نظر گرفتن سطوح گوناگون برای واقعیت، نشان می‌دهد که مطابقت با واقع، معیاری مناسب و کافی برای علم است. هرچند آنچه در یک سطح از واقعیت، علم تلقی می‌گردد، ممکن است در سطحی بالاتر و در جغرافیایی وسیع‌تر، پرتوی ضعیف و حتی نامرئی داشته باشد (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۷؛ سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، بند ۱-۳-۲؛ بند ۱-۳-۶، ص ۳۰).

ثبات علم

در سوره «ابراهیم»، آیات ۲۴-۲۷ آمده است: «خداوند مؤمنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، پابرجا می‌گرداند...». مقصود از سخن استوار در این آیه، اعتقاد صحیح است که از ویژگی ثبات و پایداری برخوردار است؛ از آن‌رو که با واقعیتی که پشتوانه آن است هماهنگ و مطابق می‌باشد (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸؛ سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، بند ۱-۳-۵، ص ۳۱). لذا هنگامی که علم به چیزی حاصل شود و واقعیت آن به‌درستی آشکار گردد، کار معرفت در باب آن پایان گرفته و از آن پس، تغییری در معرفت مذکور صورت نخواهد پذیرفت. پس اگر گمانی ناصواب، علم انگاشته شده باشد و سپس اصلاح گردد، این به‌معنای تغییر در علم نخواهد بود؛ زیرا در واقع، علمی حاصل نشده بود، تا تغییر در آن مطرح شود.

اقسام علم

به تعبیر باقری، در اینجا نوعی «تغافل روش‌شناختی» صورت می‌پذیرد و منجر به پیدایی علوم گوناگون می‌گردد. بدین معنا که به‌طور موقت، جنبه آیه‌ای و نمادین موجودات، نادیده گرفته شود و به ویژگی‌های آنها همچون شیء مورد مطالعه، توجه گردد. هنگامی که یک «نماد» چون «شیء» در نظر گرفته می‌شود، جنبه اشاره‌ای آن به ورای خود، ملحوظ نخواهد شد و فقط خصوصیات موجود در آن مورد توجه قرار خواهد گرفت. از آنجاکه در قرآن،

عالم، جنسیتی است یا با نظر به معلوم؟ آیا امکان شناخت علم برای زنان وجود دارد؟ و یا منحصرأ در اختیار مردان است؟

منابع معرفت

آیا زن و مرد در دستیابی به منابع معرفت متفاوتند؟ پاسخ این سؤال را در سوره «نحل»، آیه ۷۸ می‌توان یافت: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». گرچه ابزار شناخت منحصر به این دو، سه نیست. ولی مسلماً مهم‌ترین ابزار است. عامل اصلی شناخت، طبق تصریح قرآن، سه چیز است: قلب، چشم و گوش (قلب به معنی عقل). چنان‌که در آیه ۹ سوره «سجده» نیز به همین ابزار شناخت اشاره می‌کند: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ». در سوره «مؤمنون»، آیه ۷۸ نیز می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ». بنابراین طبق مستندات قرآنی خداوند در هر دو ابزار شناخت قرار داده و هر دو می‌توانند به معارف عالی دست پیدا کنند. در این بعد، بین زن و مرد تفاوتی نیست. زن و هم مرد از نظر ساختاری در نهایت اعتدالند که آیه ۴ سوره «تین» بیان‌کننده این مطلب هست که انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم و هر دو ابزار شناخت یکسانی برخوردارند. زن و مردان در بهره‌مندی از مبدأ این شاخصه و ممیزه انسانی – فؤاد – سهمی یکسان و برابر دارند: «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» (ملک: ۲۳). در بهره‌مندی از فؤاد که مبدأ اندیشه و تعقل است، همه انسان‌ها، شریک و یکسانند؛ هرچند در بهره‌گیری و به‌کار انداختن آن مبدأ تفاوت داشته باشند. اما این تفاوت ارتباطی به جنسیت ندارد، بلکه بسته به عوامل دیگری است قرآن همان‌سان که در آیات یادشده، هر دو جنس آدمی زنان و مردان را در داشتن ابزار حسی و عقلی معرفت برابر معرفی می‌کند، به‌همین دلیل به گونه یکسان، مسئول و مکلف می‌شمارد؛ زیرا در بیان مسئول بودن قیدی نیابده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مُسْتَوْلاً» (اسراء: ۳۶). بنابراین قرآن منبع معرفت را تنها عقل نمی‌داند؛ بلکه قلب را اصلی‌ترین منبع معرفت معرفی می‌کند. قلب امری است که معانی مجرد را ادراک می‌کند و در اصطلاح قرآن شامل عقل هم می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۰). در قلب تأیث و تذکیر راه ندارد و هیچ شاهدهی روایی،

عقلی و قرآنی وجود ندارد که ماهیت قلب را در زن و مرد متفاوت بداند. وقتی منبع اصلی معرفت یکی باشد چگونه حیطة معرفت زن و مرد را متفاوت بداند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» (ق: ۳۷). فاعل شناسا در معرفت‌شناسی قرآنی قلب است و عقل از شئون قلب محسوب می‌شود (مستقیمی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸). در نتیجه؛ منابع معرفت جنسیت‌پذیر نیست.

جنس معرفت

معرفت حقیقی در قرآن معرفتی است که از جنس یقین باشد، جنسیت در فرایند معرفت نقش مهمی دارد؛ زیرا اگر بناست که جنسیت برای فاعل شناسا پیش‌فرض‌ها، ذهنیت‌ها، حجاب‌ها و محدودیت‌هایی را ایجاد کند، همه این مطالب مربوط به علوم حصولی اکتسابی است که بسیاری از آنها از دیدگاه قرآن ظن به حساب می‌آیند و معرفت نیست: «إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (نجم: ۲۳). در علم حصولی که از طریق برهان به دست می‌آیند، بین زن و مرد تفاوتی نیست. ولی گمانه‌های زنانه و مردانه ممکن است، متفاوت باشد: «إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (نجم: ۲۸)؛ «إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (یونس: ۶۶) (همان، ص ۱۲۹). عامل جنسیت بر امری که قرآن را ظن محسوب می‌کند، ممکن است تأثیرگذار باشد، ولی بر معرفت که از جنس یقین است تأثیرگذار نیست. از یک‌سو، قرآن بر وحدت نفس فاعل شناسا و کثرت ابزارهای معرفت نیز تأکید فراوان دارد. ولی در عین حال همه آن ابزارها و شئون ادراکی را منسوب به یک حقیقت واحده می‌داند، که همان روح آدمی است: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء: ۸۵). بنابراین حتی اگر ثابت شود زن و مرد در ناحیه توانمندی‌های ذهنی با یکدیگر تفاوت دارند، ولی در نهایت این دو جنس در روح واحده مشترکند و هویت فاعل شناسا به همان روح و نفس واحده است (همان، ص ۱۳۰).

موانع معرفت

قرآن موانع و حجاب‌های معرفت ناب و حقیقی را برای زن و مرد یکسان می‌داند: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین: ۱۴). گناه از حجاب‌های معرفت است که

بررسی و نقد اعتبار علم

فمینیست‌ها دو خصیصه در علم را رد کرده، که مشکلات عدیده‌ای را برای آنان به ارمغان آورده است. آنها در باب علم قائل به خصیصه اکتشافی بودن و مطابقت علم با واقع نیستند و معتقدند: علم مطابق با واقع نیست؛ زیرا معرفت‌شناسی سوگیری مردانه دارد. البته نمی‌توان تردید کرد که در حوزه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علمی پاره‌ای سوگیری‌های پنهان وجود دارد و در حوزه معرفت‌شناسی از همان آغاز اندیشه‌های فلسفی و معرفت‌شناسی نوعی غلبه فضای مذکر وجود داشته است. مثلاً، در حوزه روش‌شناسی علمی، آزمون‌های هوشی استفورد - بینه که دریافتند زنان در بهره هوشی نمرات بهتری از مردان کسب کرده‌اند. آنان با فرض اینکه زنان نمی‌توانند باهوش‌تر از مردان باشند، نتیجه گرفتند باید اشکالی در آزمون باشد. لذا موادی از آزمون که زنها نمره بهتری گرفته بود را حذف کردند (ترمن و مریل، ۱۹۷۳، ص ۲۲). با بررسی اسناد تاریخی تا قبل از قرن نوزدهم، نیز می‌توان اثبات کرد که حضور زنان در علم و مباحثات مربوط به آن بسیار کم‌رنگ دیده می‌شود. با نگاهی به تاریخچه حضور زنان در علوم مشاهده می‌شود که در بسیاری از موارد حضور زنان در علوم یا نادیده گرفته شده و یا از درجه اهمیت بسیار کمتری نسبت به مردان برخوردار است. از آنجاکه فضای حاکم بر روش‌شناسی‌ها و پژوهش‌های علوم اجتماعی در قرون نوزدهم و بیستم تحت تأثیر نظریه‌پردازی اثبات‌گرایان بوده است، و الگوهای زیست‌شناسی و علوم طبیعی جهت بررسی و تفسیر پدیده‌های اجتماعی مدنظر قرار داشته است، برخورد اغلب پژوهشگران با افراد مانند شیء یا پدیده‌های صرفاً مادی بوده است که این امر در مورد زنان از شدت بیشتری برخوردار است. برای مثال، کالر با اشاره به استفاده روشن‌بینان از نمودارها و ذهنیات جنسی برای ایجاد یک ارتباط علمی با طبیعت اظهار می‌دارد که بیکن برای طبیعت هویت زنانه قائل شده و کشفیات علمی دانشمندان را برخاسته از حس هوش و کنجکاوی مردانه تلقی می‌کند (فرهمند، ۱۳۸۸، ص ۱۴). به‌طور کلی از مجموع مشاهدات و بررسی‌ها چنین به نظر می‌رسد که نادیده‌انگاری زنان در تاریخ نیز فرضیات «جنسیت‌محور» علم را به اثبات می‌رساند و برخوردهای تنگ‌نظرانه در اشکال متفاوت و نامحسوس، چارچوب‌های خاصی را به علوم و تکنولوژی تحمیل می‌کند. بنابراین، آشکار می‌شود

در آن فرقی بین زن و مرد نیست (همان، ص ۱۳۰). یا جهل (انعام: ۱۱۱)، غفلت (اعراف: ۱۴۶)، استکبار (بقره: ۳۴)، شیطان (محمد: ۲۵)، تقلید کورکورانه (زخرف: ۳۳).

حدود و ثغور حصول معرفت

قرآن شرایط حصول معرفت حقیقی را برای زن و مرد یکسان مطرح می‌فرماید: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹)، خداوند تقوا را یکی از شرایط حصول علم و معرفت حقیقی می‌داند که برای زن و مرد یکسان مطرح می‌شود. لذا عامل جنسیت را در آن دخیل نمی‌داند. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده‌اند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» (مجلسی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۷۷)؛ آموختن علم و دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است. آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» (حجرات: ۱۳) نیز به این مهم اذعان دارد که زن و مرد در کمالات انسانی و کسب فضایل مانند کسب دانش و معرفت و ارزش و شخصیت انسانی و رسیدن به مراتب کمال انسانی و... با هم برابر بوده و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد. آیه شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) ناظر به این حقیقت است که علم به همه اسماء در حقیقت نوعیه آدم به ودیعه نهاده شده و حقیقت نوعیه شامل مرد و زن است و این حقیقت نوعیه همان نفس واحده است. بنابراین همه علوم به زن و مرد به‌صورت یکسان تعلیم شده و قلمرو استعداد علم‌آموزی در زن و مرد تفاوت اصیلی ندارد (همان، ص ۱۳۱). زنان و مردان از نظر داشتن استعداد و امکانات نیز با توجه به اینکه از یک ماهیت می‌باشند، از استعداد و امکانات یکسانی برخوردار می‌باشند؛ یعنی هر دو از روح الهی بهره‌مند هستند که آیات ۲۹ سوره «حجر» و ۷۲ سوره «صافات» نیز بیانگر این مطلب هستند. آیات و روایاتی که توصیه به تحصیل علم و ارزش علم دارند منصرف به علم دینی است؛ علمی که در رشد معنوی و دینی فرد مؤثر است، نه هر علمی (اعرافی، ۱۳۸۸، ص ۲۳).

معلم

خداوند متعال در آیه شریفه (بقره: ۳۱؛ علق: ۵-۱؛ الرحمن: ۳-۴)، معهود و معلم حقیقت نوعیه آدم را الله معرفی می‌کند. بنابراین معلم حقیقی حقیقت نوعیه آدم اسم الله است. لذا معلم زن و مرد یکسان است (همان، ص ۱۳۲).

به عبارت دیگر، شناخت یعنی آن‌طور که شیء برای من ظاهر می‌شود و نه آن‌طور که وجود دارد. در نتیجه، برای آنها بحث از مطابقت و عدم مطابقت مطرح نمی‌شود؛ زیرا ایشان با محور قرار دادن سوژه، ذهنیت و شناخت او را محور قرار می‌دهند و نیازی ندارند که به واقع دست پیدا کنند، و همین امر مشکل جدی این نوع معرفت‌شناسی است، البته این، دیدگاه کسانی است که در معرفت‌شناسی‌شان صدق را مطابقت با واقع می‌نامند (حسین‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱).

ثبات یا نسبیت علم

تأثیر جنسیت در معرفت بدین معناست که معرفت، نسبت به جنسیت نسبی است. همچنین تأکید بیش از حد بر منظر اجتماعی در معرفت بدین معناست که معرفت فارغ از منظرهای اجتماعی وجود ندارد و هر معرفتی نسبی است و درون یک منظر اجتماعی شکل می‌گیرد (قائمی‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۲۱۵). آنها در تأکید بر نقش و منظر در معرفت بیش از حد مبالغه می‌کنند و میان دو ادعای آنها تناقض وجود دارد از یک طرف ادعا می‌کنند هر معرفتی از منظری خاص به دست می‌آید. از طرف دیگر مدعی‌اند منظر زنانه بر منظر مردانه تفوق و برتری دارد. از کجا می‌توان پی برد منظر زنانه بر منظر مردانه تفوق دارد؟ اگر هر معرفتی از منظری به دست می‌آید، همین معرفت که منظر زنانه تفوق دارد، از منظری خاص یعنی زنانه به دست آمده و اعتبار آن هم محدود می‌شود؛ پس نمی‌شود گفت منظر زنانه تفوق دارد. به‌طور کلی مباحثی که فمینیست‌ها در باب تأثیر جنسیت در علم پیش کشیده‌اند، نتایج موردنظر آنها را اثبات نمی‌کند. آنها با این ادعا درصددند اثبات کنند که علم، محصول عقل مردانه است و اگر زنان عهده‌دار تئوری‌پردازی علمی بودند علم به شکل دیگری بود. بر فرض که این ادعا را بپذیریم، تنها نشان می‌دهد که گاهی جنسیت صرفاً به پژوهش‌های علمی جهت می‌دهد یا در پاسخ‌ها تأثیر می‌گذارد؛ اما نشان نمی‌دهد که جنسیت همواره در تئوری‌ها نقش دارند و به‌صورت کلی ادعای آنها را ثابت نمی‌کند. اگر جنسیت به پژوهش‌های علمی جهت می‌دهد دلیل بر آن نمی‌شود که نتایج آنها مورد اطمینان نباشد و حقیقتی به دست نیامده باشد و این ادعای فمینیست‌ها به نسبیت می‌انجامد؛ زیرا در این صورت باید علم با تغییر جنسیت تغییر کند و حقیقت هم نسبت به جنسیت (همان، ص ۲۳۸)؛ زیرا در این صورت، فهم انسان‌ها تابع‌هایی متغیر از عوامل بیرونی

که سوگیری مردانه در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علمی وجود داشته است. ولی نمی‌توان افراط فمینیست‌ها در مورد سوگیری کل معرفت‌شناسی را نادیده گرفت. آنها در نهایت افراط، عینیت علم را دچار سوگیری مردانه می‌دانند. مبنای این استدلال نیز در نزد آنها تبیینی روان‌کاوانه است، درباره اینکه هویت پسرها در جریان رشد روانی به دلیل ناهمگونی با مادر از طریق استقلال‌جویی، ایجاد فاصله و انفکاک شکل می‌گیرد که همین ویژگی استقلال و انفکاک در دغدغه وضوح و عینیت نیز ملاحظه می‌شود، چنان‌که ایجاد وضوح و عینیت مستلزم تفکیک سوژه و ابژه خواهد بود. نتیجه استدلال آن است که دغدغه وضوح و عینیت ویژگی مردانه‌اند. در این استدلال بر فرض آنکه مقدمه اول به لحاظ تجربی درست باشد، مقدمه دوم جای تأمل دارد؛ زیرا به‌طور ضمنی گزاره دیگری را القا می‌کند که حاکی از این است که هر جا گونه‌ای تفکیک وجود داشته باشد، بازگشت آن به تحول روانی دوران کودکی است؛ زیرا تفکیک و تمایز اختصاصی به مردان ندارد و زنان نیز باید بسیاری از تفکیک‌ها و تمایزها قائل شده باشند، تا بتوانند بیندیشند، خود این ادعا که وضوح و عینیت صفاتی مردانه‌اند، مستلزم قائل شدن تفکیک میان دو جنس و خصایص جنسیتی است. لذا گزینه مذکور قابل قبول نیست (باقری، ۱۳۸۲، ص ۱۲۴-۱۲۵).

همچنین این ادعا که تحقیق دانشمند، مستقل از ذهنیت و گرایش‌های او صورت نمی‌گیرد، به‌طور کلی درست نیست؛ زیرا پذیرش این سخن به نفی مایی علم می‌انجامد، به این معنا که علم چیزی جز ذهنیت و گرایش‌های دانشمند نیست و حقیقتی را نشان نمی‌دهد (همان، ص ۲۵۴). بنابراین از یک سو، نباید مشاهدات خود را به اموری ناب و میرا از تفسیر کاهش داد و از سوی دیگر نباید مشاهدات را به تفسیرهای مشاهده‌گران کاهش داد و آنها را چنان غرق در تفسیر کرد که از مشاهده چیزی باقی نماند. لذا هر رفتاری را نمی‌توان به هر صورتی تفسیر کرد؛ چنان‌که هر تفسیری را در مورد هر رفتاری نمی‌توان پذیرفت. شواهد و قرائن رفتاری مختلف کمک می‌کند تا تفسیری را پذیرفتنی‌تر و تفسیر دیگر را مردود معرفی کنیم. به این ترتیب رفتارها و تفسیرها استقلال نسبی از یکدیگر دارند و رابطه دیالکتیکی میان آنها برقرار است (همان، ص ۱۳۷). فمینیست‌ها با پذیرفتن اینکه جنسیت به‌عنوان یک امر اجتماعی می‌تواند در شناخت از جهان تأثیر بگذارد و شناختی متفاوت و متمایز برای سوژه فراهم آورد، عملاً به نوعی پذیرش پدیداری بودن امر شناخت تن داده‌اند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش در ابتدا به بررسی معانی لغوی و اصطلاحی فمینیسم، معرفت‌شناسی فمینیستی، معرفت‌شناسی قرآنی پرداخته است. سپس با بیان دیدگاه‌ها و مبانی زیرساز فمینیستی با اتخاذ رویکرد جنسیتی در بعد معرفت‌شناسی به مبانی نظیر مطابقت و عدم مطابقت، پارادایم شالوده‌شکن فاعلی، بسندگی، سیاق‌مندی، علم اعتباری به‌عنوان مبانی معرفت‌شناسی متفاوت با معرفت‌شناسی موجود نائل می‌شود. این مبانی در دو موضع توصیف و هنجار تفاوتی بین دو جنس قائل شده و قائل به تشابه صددرصد می‌باشد. این ملاحظات در ماهیت، منابع، ابزار، جنس، معلم، حدود و ثغور معرفت صادق است. در نظرگاهی متفاوت رویکرد قرآنی با ملحوظ داشتن ملاحظات جنسیتی به مبانی مطابقت با واقع، اکتشافی بودن، سطوح علم، ثبات، اقسام علم، ابداعی بودن علم ادعان داشته و ملاحظات را در مقام توصیف و هنجار مدنظر قرار می‌دهد.

در تحلیل نهایی باید گفت: هر دو نگاه متفق‌القولند که زن و مرد تفاوتی در دستیابی به معرفت ندارند و موارد متفاوت بین دو جنس وجود ندارد. نکته اختلاف و عدم توافق در درجه دستیابی است. ابزار و منبع معرفت، حس و عقل و شهود و وحی است و بین زن و مرد یکسان است. بنابراین موارد واقعی مشترک بین دو جنس در دستیابی و حصول معرفت یکسان است و جنسیت‌پذیر نیست (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۲۳). در دیدگاه قرآنی در زمینه دستیابی به معرفت بین زن و مرد تفاوت‌هایی نیز وجود دارد، که مقتضای حکمت و مصلحت است. به اعتقاد بیشتر علماء، زن و مرد در علم حضوری تفاوتی ندارند و زمینه کسب کمالات عالییه برای هر دو جنس وجود دارد، و در زمینه درک و فهم اکثر علوم را قادرند بیاموزند. ولی بین زن و مرد، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. به عبارتی در زمینه حصول معرفت و دستیابی به علوم مختلف، هر دو می‌توانند به تمامی علوم دست یابند، ولی یکسری از علوم و دانش‌ها بر مبنای حکمت و مصلحت و نقشی که زنان در جامعه دارند، باید مختص آنان و یکسری علوم باید مختص مردان باشد.

می‌شوند و دیگر نمی‌توانند کلی و ضروری باشند. در واقع، کسانی که از تأثیر جنسیت در امر شناخت، سخن می‌گویند باید توجه داشته باشند که شناخت و فهم را منوط به امری می‌کنند که می‌تواند جایگزین های فراوانی در درون اجتماع داشته باشد. اگر چنین دیدگاهی را اتخاذ کنیم، نمی‌توانیم به نقطه‌ای ثابت برای صحت ادعاهای خود دست پیدا کنیم و در نتیجه، باب فهم و گفت‌وگو هم بسته می‌شود. در واقع، چنین نسبیستی در فهم، نتیجه‌ای جز «پلورالیسم معرفتی» به بار نمی‌آورد. بنابراین شناخت به‌جای اینکه کلی باشد، به‌صورت وابسته به ذهنیت‌ها خواهد بود.

سیاق‌مندی فاعل شناسا

این نظریه نیز مستلزم نسبیست‌گرایی است؛ زیرا طبق این نظر حقیقت از زمینه‌ای به زمینه دیگر تفاوت می‌یابد؛ چراکه «زمینه» در «حقیقت» تأثیر دارد. بنابراین حقیقت مطلق وجود ندارد و خطاپذیری انسان‌ها هم موجب می‌شود که در هیچ موردی به حقیقت دست نیابند؛ زیرا خود کشف خطاپذیری انسان هم در پرتو این امر صورت گرفته که ما در برخی موارد به حقیقت دست یافته‌ایم (قائم‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۲۵۵). این مدعا را می‌توان در قالب یک قیاس منطقی نیز رد کرد.

عواملی خارج از وجود فاعل شناسا بر معرفت تأثیر می‌گذارد و مهم‌ترین آن زمینه و عوامل اجتماعی است.

صغری: جنسیت از عوامل اجتماعی است؛

کبری: همه عوامل اجتماعی بر معرفت تأثیر گذارند؛

نتیجه: جنسیت بر معرفت تأثیر گذار است.

کلیت کبری مخدوش است، برخی از شرایط اجتماعی نظیر فقر، ثروت، عزت، ذلت و... در برخی از موارد تأثیری در معرفت نداشته و همیشه متفکرانی بوده‌اند که فارغ از علقه‌ها، علاقه‌ها و شرایط فردی و اجتماعی از راه‌های اندیشه و معرفت گذر نمایند. لذا امکان دارد زن یا مردی هم بتواند فارغ از شرایط اجتماعی که جنسیت بر آنها تحمیل می‌کند به معرفت دست یابد (مستقیمی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۳).

یکی دیگر از مواردی که می‌توان در نقد معرفت‌شناسی فمینیستی گفت این است که مطابقت علم با واقع و نسبیست‌گرایی در تقابل با یکدیگرند و پذیرش همزمان این دو، تناقض درونی این نگرش را نشان خواهد داد.

کد، لورین، ۱۳۸۲، «معرفت‌شناسی و فمینیسم»، ترجمه فاطمه مینایی، *ناقد*، ش ۱، ص ۱۵۹-۱۶۶.

مجلسی، محمداقبر، ۱۳۷۴، *بحار الانوار*، چ سوم، تهران، کتابفروشی اسلامییه.

مستقیم، مهدیه‌سادات، ۱۳۸۷، «تحلیلی فلسفی از ارزشمندی ذاتی»، *مطالعات راهبری زنان*، ش ۴۲، ص ۱۳۲-۱۶۱.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۴، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *شرح اصول فلسفه و روش رئالیسم*، در: *مجموعه آثار*، ج ۶ تهران، صدرا.

معلمی، حسن، ۱۳۷۸، *نگاهی به معرفت‌شناسی*، تهران، اندیشه جوان.

نر، جرج اف، ۱۳۸۰، *آشنایی با فلسفه آموزش و پرورش*، ترجمه فریدون بازرگان دیلمقانی، تهران، سمت.

نوری، میرزاحسین، ۱۳۲۰، *مستدرک الوسائل*، بیروت، مؤسسه آل‌البیت.

هگمن، سوزان، ۱۳۸۸، «فمینیسم و فلسفه قاره‌ای»، ترجمه نغمه پروان، *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال چهارم، ش ۱، ص ۲۲-۲۴.

هیوود اندرو، ۱۳۷۹، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، وزارت امور خارجه.

Anderson, Elizabeth, 2006, *Feminist Epistemology: An Interpretation and a Defense*, Hypatia: A Journal of Feminist Philosophy.

Butler, J, 1989, "Gendering the Body: Beauvoir's Philosophical Contribution", in *Women, Knowledge, and Reality: Explorations in Philosophy*, A. Garry and M. Pearsall (eds.), Boston, Unwin Hyman.

Daly, mary, 1982, *Gyn/ ecology : the metaethics of radical feminism*, Boston, Beacon press.

----, 1984, *pure lust: elemental frminism philosophy*, boston, beacon press.

De la Barre, François Poullain, 2002, *On the Equality of the Two Sexes*, in *Three Cartesian Feminist Treaties*, Vivien Bosely, tr. Chicago: University of Chicago Press, p. 82-83, 90-91, 106-107.

Haraway, Donna, 2003, "Situated Knowledges", in *Simians, Cyborgs, and Women*, New York, Routledge.

Harding, Sandra, 1986, *The Science Question in Feminism*, Ithaca, Cornell University Press.

----, 1987, "Is There a Feminist Method?", *Feminism and methodology: Social science issues*, Bloomington, Indiana University Press.

Harding, Sandra, 1996, *Comment on Hekman's 'Truth and Method', Whose Standpoint Needs the Regimes of Truth and Reality?*.

Hartssock, Nancy, 1985, *Mony, Sex, and Power*, Boston, Northeastern University Press.

Moi, Toril, 1990, *Feminist Theory and Simone de Beauvoir*, Oxford and Cambridge, Blackwell.

----, 1985, *sexual/Textual politics:feminist literary Theory*, NewYork, Methuen.

Nitzche, fredrich, 1969, *on the Genealogh of morals, trans, walter, Kaufmann and R. hollingdale*, New York, vintage books.

Ruddick, Sara ,1989, *Maternal Thinking: Toward a Politics of Peace*, Boston, Beacon Press.

Terman, L.M . and M.A. Merrill, 1973, *Masuring intelligence*, Boston, Houghton Mifflin.

Tonesini, Alessandra, 1999, *An Introduction to feminist Epistemology*, Blackwell.

W. O'Brien and L. Embree, 2001, *In The Existential Phenomenology of Simone de Beauvoir*, Boston, Kluwer Academic Publishers.

Rudrick, Sara, 1995, *Maternal Thinking: Toward a Politics of Peace*, Boston, Beacon Press.

Harding, Sandra, 1987, "Is There a Feminist Method?", *Feminism and methodology: Social science issues*, Bloomington, Indiana University Press.

.....منابع

احمدی، بابک و مه‌رمان مهاجر، ۱۳۷۹، *هرمنوتیک مدرن*، چ دوم، تهران، نشر مرکز.

اعرافی، علیرضا، ۱۳۸۸، «تزیین زنان از دیدگاه اسلام»، *پژوهشنامه اسلامی زنان و خانواده*، ش ۴، ص ۲۳-۴۲.

آبوت، پاملا، ۱۳۸۱، *درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی*، ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران، دنیای مادر.

باقری، خسرو، ۱۳۸۲، *مبانی فلسفی فمینیسم*، تهران، سحاب.

بهشتی، سعید و مریم احمدی‌نیا، ۱۳۸۵، «تبیین و بررسی نظریه تربیتی فمینیستی و نقد آن از منظر تعلیم و تربیت اسلامی»، *تربیت اسلامی*، ش ۳، ص ۸۸-۴۱.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۰، *شناخت‌شناسی در قرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.

____، ۱۳۸۴، *زن در آئینه جلال و جمال*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۰، *شناخت‌شناسی در قرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.

جیمز، ویلیام، ۱۹۹۸، *پراگماتیسم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، علمی و فرهنگی.

حسین‌زاده، محمد، ۱۳۸۲، *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

خسرویانه، عبدالحسین، ۱۳۸۸، «تاریخچه معرفت‌شناسی»، *آئینه معرفت*، ش ۵، ص ۱-۱۴.

دورانت، ویل، ۱۳۷۳، *تاریخ تمدن*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، چ چهارم، تهران، علمی فرهنگی.

رودگر، نرجس، ۱۳۸۸، *فمینیسم، تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها*، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

ریترز، جورج، ۱۳۷۴، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.

زیبایی‌نژاد، محمدرضا، ۱۳۸۸، *هویت و نقش‌های جنسیتی*، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

ستاری، جلال، ۱۳۷۳، *سیمای زن در فرهنگ ایران*، تهران، نشر مرکز.

سجادی، مهدی، ۱۳۷۵، *تبیین و ارزشیابی دیدگاه معرفت‌شناسی ایده‌آلیسم، رئالیسم و پراگماتیسم و دلالت‌های روش‌شناسی آن در فلسفه تربیتی*، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

سجادی، نرگس، ۱۳۹۴، *تبارشناسی و تعلیم و تربیت*، تهران، دانشگاه تهران.

سند ملی آموزش و پرورش، ۱۳۹۰، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا.

علم‌الهدی، جمیله، ۱۳۸۸، *نظریه اسلامی تعلیم و تربیت*، تهران، دانشگاه امام صادق.

فتاحی‌زاده فتحیه، ۱۳۸۶، *زن در تاریخ و اندیشه اسلامی*، قم، مؤسسه بوستان کتاب.

فرهمنند، مریم، ۱۳۸۸، «زن و تولید علم»، *فرهنگ*، ش ۴۸، ص ۲۲۱-۲۳۵.

قائم‌نیا، علیرضا، ۱۳۸۲، *معرفت و فمینیسم*، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

کرامتی، معصومه، ۱۳۹۰، *تبیین فلسفی ملاحظات جنسی و جنسیتی رویکرد فمینیسم اکثریت‌استاسیالیستی نسبت به ملاحظات جنسی و جنسیتی در تربیت و نقد آن براساس آموزه‌های اسلامی به منظور ارائه چهارچوب مفهومی برای تربیت رسمی*، رساله دکتری، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.